بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 12 بهمن 1395.

در مورد روایت عبد الله بن وضّاح یک مروری روی بحث هایی که در کلمات علما وارد شده است داشته باشیم مناسب است. در مورد سند روایت، دو تا بحث در کلمات مطرح است. دو تا بحث جدی یعنی سه تا بحث در واقع. یک بحث در مورد آن عبد الله بن صبّاح و عبد الله بن وضّاح است خب معمولا اشاره کرده اند که نقل عبد الله بن وضّاح صحیح است و عبد الله صبّاح تحریف است. آن بحث جدی ای ندارد. یک بحث دیگر در مورد سلیمان بن داود هست. در مورد سلیمان بن داود، مرحوم میرداماد در تعلیقه بر استبصار، صفحه 26 دارند

الذی یستبین بحسب طبقه انه سلیمان بن داود الخفّاف من اصحاب ابی الحسن الرضا علیه السلام.

در رجال شیخ در اصحاب امام رضا علیه السلام سلیمان بن داود خفاف را ترجمه کرده است. ولی مرحوم آقای خویی فرموده اند که مراد سلیمان بن داود منقری است. در تنقیح کتاب الصلوه جلد اول صفحه 255 و همچنین موسوعه امام خویی جلد 11 صفحه 178. از عبارتی از وسائل هم همین مطلب استفاده می شود. جلد 4 صفحه 121 حدیث 4680 که نهم باب است. یک روایتی هست در تهذیب جلد 2 صفحه 256 حدیث 1019، پنجاه و شش. با این سند واقع شده است.

حسن بن محمد بن سماعه عن سلیمان بن داود عن علی بن ابی حمزه عن أبی بصیر

مرحوم صاحب وسائل، سلیمان بن داود عن علی بن ابی حمزه را تبدیل کرده است به المنقری عن علی. که سلیمان بن داود را با منقری تطبیق کرده است. روایت مورد بحث ما هم حسن بن محمد بن سماعه راوی از سلیمان بن داود هست. خب این هم احتمال دوم.

در استقصاء الاعتبار جلد 4 صفحه 329 و ذخیره فاضل خراسانی، جلد 2 صفحه 192، مرحوم سبزواری در ذخیره، این دو بزرگوار فرموده اند سلیمان بن داود مشترکٌ. حالا در کتاب های دیگر هم این مطرح است. خب این بحث البته از جهت طبقه، هم با سلیمان بن داود منقری سازگار است هم با این سلیمان بن داود خفّاف. با هر دو قابل تطبیق هست چون سلیمان بن داود منقری، متوفای 234 هست. خب 234 کاملا متناسب هست با اینکه در این طبقه واقع باشد. مرحوم نجاشی هم در شرح حال سلیمان بن داود منقری فرموده است

ليس بالمتحقّق بنا غير انّه روى عن جماعة من اصحابنا من اصحاب ابى جعفر بن محمّد عليهما السّلام و كان ثقة

خب با یک واسطه از امام صادق نقل می کند. من جمله مواردی که از حماد بن عیسی نقل می کند یک چند موردی هست. از حفص بن غیاث هم زیاد نقل می کند حفص بن غیاث البته عامی است ولی بحثش که اخیرا در فقه کردیم که عامی هست و اینها البته نجاشی ممکن است این را امامی بداند. من اصحابنا بداند این جماعت اصحابنا ممکن است یکیش مرادش حفص بن غیاث باشد. این بحث را در فقه کردم

سؤال:

پاسخ: آن غیاث بن کلوب بود ببخشید. حفص بن غیاث عامی است درست است.

بله حفص بن غیاث هست که عامی است ولی از امام صادق نقل می کند. ضمن اینکه طبقه سلیمان بن داود منقری از اینکه در این طبق واقع شده باشد چیز است البته حماد بن عیسی و حفص بن غیاث و اینها اصحاب امام صادق ای هستند که یک مقداری تا بعد ها بوده اند. الآن وفات حفص بن غیاث یادم نیست ولی حماد بن عیسی 207 یا 208 زنده بوده است. یک روایتی از سلیمان بن داود منقری از ابی حمزه ثمالی هم نقل شده است در تفسیر قمّی جلد 1 صفحه 158 که در مجمع البیان هم جلد 3 صفحه 236 با تصریح به ثمالی در مجمع البیان نقل شده است. ولی یک مقداری مشکل است نقل سلیمان بن داود منقری از ابی حمزه ثمالی طبقه اش تطبیق نمی کند. سلیمان بن داود منقری عرض کردم متوفای 234 است و ابی حمزه ثمالی حدود 150 از دنیا رفته است. حفص بن غیاث هم 194 است. از حفص بن غیاث و اینها طبیعی است نقل کردنش و اینها ولی کسی که متوفای 234 باشد، حالا من مراجعه نکردم ببینم در مورد ولادتش جایی قرینه ای به دست می آید یا خیر. به طور طبیعی فرض کنید هفتاد سال در نظر بگیریم که آن موقع ها متعارف این سن ها بوده است، هفتاد سال قبل از این، می شود 160 حالا هشتاد سال هم در نظر بگیریم 154 باشد دیگر درک کرده باشد ابو حمزه ثمالی متوفی 150 را تقریبا مطمئن است آدم که این گونه نیست. این است که حالا در تفسیر قمی سقطات خیلی رخ داده است در تفسیر موجود. البته این مورد چون در تفسیر البیان هم از تفسیر قمی نقل می کند، آن مطلب نیست آن که بیشتر سقطات در موردش هست و سند هایش خیلی کوتاه هست تفسیر موجود است. نقلیاتی از این تفسیر که در مجمع البیان هست این گونه نمی توانیم بگوییم که سقطات دارد. ولی به هر حال این روایت سلیمان بن داود منقری از ابی حمزه ثمالی نمی تواند باشد.

سؤال:

پاسخ: حسن بن محبوب هم مورد بحث بوده است. تازه حسن بن محبوب خیلی بزگتر از سلیمان بن داود منقری بوده است. 221 مثلا بعضی ها وفاتش را گفته اند. دوازده سیزده سال بزرگتر. تازه با همه این حرف ها مشکل دارد. این که می گویم بزرگتر است چون وفاتش قبلش است. و الا ولادت سلیمان بن داود منقری در دست نیست یعنی من ندیدم که بتوانم در موردش چیزی بگویم.

علی ای تقدیر در اینکه سلیمان بن داود منقری می تواند در این روایت اراده شده باشد از عبد الله بن وضّاح و از علی بن ابی حمزه و از اینها، روایت کند مانعی نیست از جهت طبقه، علی بن ابی حمزه 201 از دنیا رفته است. 201 بین تقریبا همان حفص بن غیاث و حماد بن عیسی است. حفص بن غیاث 198 بود علی بن ابی حمزه 201 که کاملا با اینکه از علی بن ابی حمزه نقل کند از جهت طبق تطبیق می کند. همچنین آن سلیمان بن داود خفّاف هم از جهت طبقه تطبیق می کند این مشکلی ندارد. اینکه مرحوم میرداماد گفته است که از جهت طبقه با سلیمان بن داود خفاف تطبیق می کند شاید یک نکته دیگری هم ضمیمه باشد. آن نکته این است که سلیمان بن داود منقری معمولا از رجال عامه نقل می کند و روایتش از رجال خاصه نادر است و به ندرت از رجال خاصه نقل کرده است. بنابراین از این جهت گفته است لابد باید کسی باشد که از اصحاب امام رضا باشد. ولی اگر این تقریب باشد آن سلیمان بن داود خفاف را هم که از اصحاب ما باشد روشن نیست. چون مجرد اینکه از اصحاب امام رضا بودن و روایت از امام رضا دلیل بر خاصه بودن و از خاصه بودن نیست. مرحوم مامقانی در تنقیح المقال خیلی وقت ها کسانی که در اصحاب ائمه ذکر می کنند را تصور کرده اند که حتما باید امامی باشند. امامی مجهول امامی مجهول اینها درست نیست. اصحاب ائمه هیچ اختصاصی به امامی ندارند. هر کسی که از امام روایت کند جزو اصحاب آن امام شمرده می شود و اصلا بنا هم نیست که در رجال شیخ مذهب راویان را ذکر کند که عدم ذکر فساد مذهب، دلیل بر صحّت مذهب گرفته شده باشد. البته عرض کردم سلیمان بن داود منقری که از راویان ما روایت نمی کند، تک و توکی از حماد بن عیسی دو سه تا روایت دارد. یک روایت هم از ابن ابی عمیر دارد. سلیمان بن داود المنقری عن ابن ابی عمیر قال قلت لجمیل بن درّاج، رجال کشی صفحه 134 حدیث 213. که محمد بن ابی الصّهبان أو غیره عن سلیمان بن داود منقری. یک روایت دیگری هم هست که ممکن است آدم تصور کند که محرّف است. در یک سند دیگری در رجال کشّی که متأسفانه آدرسش را یادداشت نکرده ام. سلیمان بن داود المنقری عن محمد بن عمر قال اخبرنی ابو مروان عن ابی جعفر علیه السلام. ولی این محمد بن عمر، محمد بن عمر واقدی است.

شاگرد: صفحه 119 است

استاد: رجال کشی صفحه 119 حدیث 189. از برنامه درایه.

من چون این را که یادداشت نکرده بودم از این برنامه معجم فقهی آقای کورانی یادداشت کرده بودم. آن رجال کشّی دو جلدی است تعلیقات میرداماد است این است که آدرسش را ضبط نکردم به خاطر همین.

این ولی محمد بن عمر، محمد بن عمر واقدی است. محمد بن ابی عمیر نیست تحریف هم نیست. سلیمان بن داود از محمد بن عمر واقدی مواردی نقل دارد با تصریح به واقدی در معجم الاوسط طبرانی جلد 4 صفحه 24 و صفحه 384 و این روایت ربطی به روایت های منقری از رجال ما ندارد. همان تک و توک که عرض کردم هست، همان مقدارها هست روایت سلیمان بن داود منقری. رو همین جهت که ما دو نفر سلیمان بن داود در رجالمان داریم که یکی منقری است و یکی خفاف، در استقصاء الاعتبار و اینها این را به عنوان مشترک ذکر کرده اند. ولی به نظر می رسد که اینکه یکی از این دو تا بودن هم روشن نیست. نه تنها استظهار یکی از این دو تا درست نیست، مرحوم آقای خویی وجه استظهارشان این است که یک مبنایی ایشان دارند، می گویند که سلیمان بن داود منقری صاحب کتاب بوده است و عنوان مشترک منصرف هست به صاحب کتاب. ما این بحث را در جای خودش مطرح کردیم که اولا نفس صاحب کتاب بودن، اشتهار را نمی آورد. ثانیا مجرّد اشتهار یک عنوان، دلیل بر عدم اشتهار عناوین مشابه نیست. ممکن است چند نفر آن غیر صاحب کتاب هم مشهور باشد این هم دو جهت. نکته سوم اینکه اساسا انصراف عنوان به عنوان مشهور به طور کلی صحیح نیست. باید عامل مطلق گذاشتن را درک کرد. عامل مطلق گذاشتن گاهی اوقات به خاطر این است که در سند های قبلی خصوصیات ذکر شده است و این خصوصیات به جهت شهرت نیست و ما در مورد این سلیمان بن داود که اینجا هست، دو سه روایت این سلیمان بن داود بیشتر ندارد. ممکن است حسن بن محمد بن سماعه، در یک روایتی که به دست ما نرسیده است، مشخصات این سلیمان بن داود را ذکر کرده باشد و به اعتماد ذکر مشخّصات در آن طبقه ذکر نکرده باشد. این هم یک نکته. نکته چهارم که اینجا می خواهم عرض کنم این است که معروفیت نزد راوی مهم است. نه معروفیت علی وجه الاطلاق. بنابراین فرض کنید که مرحوم کلینی، محمد بن حسن را که مطلق می گذارد، خب بعضی ها با توجه به اینکه در آن دوران ها صفّار خیلی معروف بوده است تصور کرده اند محمد بن حسن، مراد محمد بن حسن الصفار است. در حالی که باید دید کلینی محمد بن حسن ای که به کار می برد چه کسی معروف است در نزد او. و شرط این معروفیت این است که اصلا روایت داشته باشد. حسن بن محمد بن سماعه از سلیمان بن داود منقری یا سلیمان بن داود خفاف اصلا روایت ندارد. نه از این دارد نه از او. بنابراین ما نمی توانیم بگوییم مراد یکی از این دو تا است.

سؤال:

پاسخ: تعدادش هم خیلی کم است کل روایت های سلیمان بن داود که اینجا هست چهار پنج تا است. من مواردش را در جلسات قبل عرض کردم آدرس های سلیمان بن داود را داده بودم که در کجا ها هست. و این احتمال هم جدی است که این سلیمان بن داود، واقفی باشد. با توجه به روایاتی که در تأیید مذهب وقف از او نقل شده است و با توجه به اینکه راوی اش حسن بن محمد بن سماعه، مروی عنه آن علی بن ابی حمزه و نقلش در کتاب نصرت الواقفه، اینها احتمال اینکه یک شخصی از واقفه باشد و به دلیل واقفی بودن در کتاب های ما ذکر نشده است چون انقدر معروف نبوده است که حتما باید ذکر کنند مثل علی بن ابی حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی و اینها که واقفه بوده اند ولی خیلی معروف بوده اند. یک شخص گمنامی از واقفه ممکن است بوده است چرا ذکر نکرده اند چون از اصحاب ما نبوده اند صاحب کتاب هم نبوده اند ما حتی واقفه ای که در کتاب های ذکر می شوند بیشتر کسانی هستند که یا کتابی دارند که این کتابشان مورد اعتماد طایفه بوده است از عبارت فهرست شیخ استفاده می شود که ایشان مطلق واقفه را در فهرست نمی آورد. واقفه و فاسد المذهب هایی که کتاب هایشان معتمد هست و اصحاب به این کتاب هایشان اعتماد می کردند را می آورد. در مقدمه اش می گوید که: فانّ کثیرا من مصنّف فی اصحابنا و ارباب الکتب ینتحلون المذاهب الفاسده و ان کانت کتبهم معتمده. کأنه شرطش این است که کتاب هایشان معتمد باشد تا آنها را فهرست بیاورد. خب سلیمان بن داود ممکن است یک واقفی بوده است که کتاب معتمدی هم نداشته است. و از اصحاب ائمه هم نبوده است و از امام های ما هم روایت نکرده بوده است. بنابراین

سؤال:

پاسخ: آن را می آوردند ولی دلیل نداریم که از اصحاب ائمه باشد چون هیچ روایتی از ائمه ندارد. بنابراین در رجال شیخ ترجمه نشده است به دلیل اینکه از اصحاب ائمه نبوده است. در فهرست ترجمه نشده است چون صاحب کتاب نبوده است یا صاحب کتاب معتمد نبوده است و امثال اینها. بنابراین اینکه ما بگوییم که این سلیمان بن داود یا منقری است یا خفاف است آن هم ثابت نیست فضلا اینکه یکی از این دو تا را بخواهیم ترجیح بدهیم و مؤید کنیم. این سلیمان بن داود نامشخص است و تعبیر مشترک هم باید عوض شود. من به نظرم یک زمان خودم هم گفته بودم که این منقری است. با توجه به فرمایش آقای خویی و شاید مثلا همان سند غیبت شیخ طوسی و اینها را شاید از آنجاها تصور کرده بودم که چیز هست. ولی نه این سلیمان بن داود روایت از جهت سندی معتبر نیست. خب این بحث این تکه سند.

نکته سوم در سند این روایت، در کشف اللثام هست. جلد 3 صفحه 34 این اشکال را مطرح کرده است. احتمال العبد الصالح لغیر الامام. روایت مکاتبه است. عبد صالح مکاتبه شده است. خب می گوید که شاید این مراد غیر امام باشد. ولی ما در جای خودش این مطلب را گفته ایم که ظاهر ذکر روایت در کتب حدیثی مثل کافی و اینها این هست که مراد امام هست. رو همین جهت عبد صالح مراد امام هست. صرف نظر از اینکه در مورد غیر، عبارت را سألت، الآن عین عبارت را یادم رفته است. سألت عبد الصالح است یا عبدا صالحا هست کدام است.

شاگرد: در کشف اللثام کتبت الی العبد الصالح است

استاد: خب این مکاتبه ای که هست به خصوص با الف و لام. العبد الصالح حالا عبدا صالحا را شاید شما بگویید که مراد غیر امام باشد. العبد الصالح با الف و لام ظهورش در اینکه امام کاظم علیه السلام باشد با الف و لام عهد و امثال اینها تعبیر نمی کردند. علاوه بر اینکه ظهور نقل یک روایت در کتب اصحاب این است که این روایت است و امثال اینها. بنابراین همین ظهور هست که ما در مورد مضمرات هم می گفتیم که ظاهرش این است که مراد امام معصوم علیه السلام است لا غیر. این است که این احتمال عبد الصالح لغیر الامام فقط در کشف اللثام آمده است من همین جوری که به سرعت نگاه می کردم کسی دیگر ندیدم که این بحث را ادامه داده باشد و همین جور هم هست این بحث جدی ندارد. پس سند از جهت امام علیه السلام و اینکه معلوم نیست که اصلا روایت از امام باشد ممکن است موقوفه باشد و امثال اینها از این جهت مشکل نیست. اینها مشکلی است که اینجا ذکر شده است. یک مشکلی در مشابهات این مورد ذکر شده است بحث مکاتبه بودن است. بعضی ها کأنه مکاتبات را معتبر بودنش را زیر سؤال می برند که احتمال تقیه دارد. من در مقاله توقیع، که در دانشنامه جهان اسلام چاپ شده است، اشکالاتی که در کلام اصحاب در مورد مکاتبات هست، گفته ام که چه اشکالاتی در مورد مکاتبه گفته شده است و چه جواب هایی داده شده است. مقالات دایره المعارفی معمولا بیشتر جنبه آدرس دهی دارد تا یک مقاله تحقیقی آن چنانی. البته من در مقالاتم معمولا سعی کرده ام که با اشاره آن مطلبی را که به ذهنم درست می رسید اشاره کنم ولی علی أی تقدیر مجال بحث تفصیلی به آن سبکی که در مقالات معمولی هست در مقالات دایره المعارفی نیست ولی به اجمال اینکه مکاتبه بودن اشکالی به صحت سند وارد نمی کند آن را در همان مقاله توقیع نوشته ام آنجا مراجعه شود. بنابراین از این جهت هم روایت مشکلی ندارد. مشکل عمدتا همان سلیمان بن داود هست که روایت را از جهت سندی از اعتبار می اندازد. اما از جهت دلالی، عرض کنم خدمت شما، من یک سری امروز اشکالات رجالی که در این روایت مطرح شده است را فقط طرح می کنم تفصیل بحثش را انشاء الله فردا. یک اشکال در مورد این روایت این است که در این روایت حمره ذکر شده است معلوم نیست مراد

البته این روایت بیشتر در بحث ما مورد استناد نیست. این روایت برای بحث اینکه حمره مشرقیه ملاک هست، از قدیم به آن استدلال شده است. مرحوم علّامه در منتهی المطلب جلد 4 صفحه 68، و قبل از ایشان مرحوم ابن ادریس در اجوبه المسائل صفحه 68 و در متأخرین در تبیان الصلوه آقای بروجردی جلد 3 صفحه 59. نهایه التقریر جلد 1 صفحه 115. از اینها استفاده می شود که روایت را حمره را در این روایت بر حمره مشرقیه حمل کرده اند و روایت را دال بر لزوم ذهاب حمره مشرقیه در آغاز لیل دانسته اند. ولی خب اشکالاتی در مورد این روایت از آن هم نسبتا قدیم مطرح شده است. یکی از اشکالات اشکال این است که این روایت

سؤال:

پاسخ: عبد الله بن وضّاح

یک اشکال هست که این روایت می شود آن را حمل بر استحباب کرد. حالا یا تعبیرشان این است که این روایت مثلا دالّ بر استحباب است یا روایتش حمل بر استحبابش حمل طبیعی هست و حمل راحتی است. در استقصاء الاعتبار جلد 4 صفحه 333 در مورد این روایت دارد

يدلّ علىٰ أنّه عليه السلام أراد الاحتياط، و هو دليل علىٰ أنّ اعتبار ذهاب الحمرة للاستحباب

خب این یکی. در ذخیره مرحوم سبزواری جلد 2 صفحه 192، در ذخیره هم اینگونه دارد

حمل هذا الخبر على الاستحباب حمل واضح و لعلّ في قوله ع أرى لك أن تنتظر و في فصل الراوي بين مواراة القرص و إقبال الليل و ذهاب الحمرة و اختياره ع أحد الأمرين من غير بيان لعدم المغايرة إشعار بذلك

حالا این را فردا در موردشان صحبت می کنیم. من امروز فقط می خواهم یک مقداری کلمات آقایانی که در این روایت اشکال کرده اند را ذکر کنم بحث بعدی اش فردا. مرحوم صاحب ریاض در ریاض هم می گوید که استدلال بر استحباب دارد استدلالش به أری لک است. به قید کلمه لک. می گوید اینکه تخصیص زده است حکم را به خصوص مخاطب، این نشانه استحباب است و الا لعمّم. این را مرحوم صاحب ریاض مطرح کرده است. خب این یک اشکال بحث استحباب. مرحوم صاحب حدائق، می گوید روایت هم ممکن است بر استحباب باشد هم ممکن است بر غیر استحباب باشد. بستگی دارد که ایشان ذهاب حمره را حمره مشرقیه گرفته است. ولی گفته است که این بستگی دارد که مبنای ما در غروب آفتاب استتار قرصی باشد، این روایت مقبول بر استحباب است. اگر مبنای ما زوال حمره باشد این روایت مقبول بر وجوب هست. عبارت این است در حدائق جلد 1 صفحه 74 است آدرسش

و الاحتياط هنا- بالتوقف على ذهاب الحمرة عند من قام له الدليل على ان الغروب عبارة عن استتار القرص المعلوم بعدم رؤيته عند المشاهدة مع عدم الحائل- محمول على الاستحباب. و اما عند من يجعل امارة الغروب زوال الحمرة- كما هو المختار عندنا، لحمل تلك الأخبار

یعنی اخبار استتار قرص

على التقية- فهو محمول على الوجوب، و كلامه (عليه السلام) هنا محتمل لكلا الأمرين

ایشان هم اینگونه عبارت دارد. در کشف اللثام جلد 3 صفحه 34 هم احتمال استحباب را مطرح می کند

و احتمال جوابه الفضل

این ممکن است ناظر به استحباب باشد. بعضی هایشان که استظهار استحباب کرده بودند و بعضی ها چیز کرده اند. این را یک عبارتی مرحوم شیخ هم در یک جا نشد مراجعه کنم به خود کلام مرحوم شیخ. من کلمات فقها را دیدم کلمات اصولیون را فرصت نکردم ببینم. این روایت یک جایی دیدم از مرحوم شیخ نقل کرده اند یستشمّ منه رائحه الاستحباب. شیخ انصاری در رسائل. نشد من مستقیم از خود رسائل نقل کنم. از نقل با واسطه دارم نقل می کنم.

سؤال:

پاسخ: بله در همین باب و امثال اینها است. آنها را نگاه می کنم و عرض می کنم. بنابراین یک اشکال در مورد این روایت این است که این روایت یا ظهور در استحباب دارد یا احتمال استحباب در آن وجود دارد یا اینکه به قرینه سایر روایات جمع عرفی اقتضا می کند که این روایات را حمل بر استحباب کنیم. همه این سه مطلب در حول و هوش اینکه این روایت ممکن است حالا یا ذاتا یا به قرینه سایر روایات محمول بر استحباب باشد. خب این یک نکته.

سؤال:

پاسخ: به اعتبار اری لک و اینها ایشان استظهار کرده است

خب نکته دوم در مورد این روایت این است که این روایت معلوم نیست که ناظر به زوال حمره مشرقیه باشد. ممکن است ناظر به استتار خورشید باشد به خاطر عوامل عارضی که این روایت مربوط به این بحث زوال حمره مشرقیه باشد این روشن نیست. این را اولین بار در کشف اللثام

سؤال:

پاسخ: ببینید ما قبلا عرض کردیم که مرحوم آقای صدر چند احتمال در روایت در مورد حمره داده بود. یکی از احتمالاتش این بود که مراد از حمره، حمره مشرقیه نباشد. حمره ای است که هنگام نزدیک غروب آفتاب این حمره ایجاد می شود و وجود این حمره منشأ این است که ما شک کنیم که شاید اصلا خورشید، مستتر نشده باشد و پشت کوه یا پشت ابر باشد.

سؤال:

پاسخ: نه در مغرب اصلا این حمره. حالا هر دو جورش امکان دارد. هم ممکن است در مغرب باشد و هم ممکن است در مشرق باشد ولی علی أی تقدیر غیر از آن حمره مشرقیه معهوده است

سؤال:

پاسخ: زمانا هم قبلش هست که احتمال می دهیم که اصلا شمس مستتر نشده باشد و اینها. این مطلب اولین بار در کشف اللثام تا آنجایی که من یادداشت کردم در کشف اللثام مطرح است که سه صفحه 34 که در مورد این روایت می گوید

و فيه احتمال العبد الصالح لغير الامام، و احتمال جوابه الفضل و استتار الشمس بغيم أو جبل.

در کشف اللثام وارد شده است. بعد از ایشان در مستند مرحوم نراقی جلد 4 صفحه 22 اینگونه دارد

حمل الحمرة في بعض هذه الروايات على أشعّة الشمس، المائلة إلى الحمرة غالبا في حوالي الغروب، المرتفعة على أعالي الجبال الشرقية في مثل مكة و مدينة- اللتين هما بلد الأحاديث- ممكنة،

کوه های شرقی کوه هایی که در منطقه شرق است. می گوید زوال حمره مشرقیه ممکن است که نباشد. حمره مشرقیه معهوده. در هنگام غروب آفتاب در منطقه مشرق بالای کوه ها گاهی اوقات یک سری چیزهایی دیده می شود

ببینید در جایی که صاف باشد، خیلی هنگام غروب آفتابش مشکل نیست. جایی که کوه است و امثال اینها غروب آفتابش مشکل است و رنگ و نور خورشید هنگام غروب آفتاب به زردی می گراید و احیانا شبیه قرمز هست و امثال اینها. ولی در دشت اصلا این مشکلات به آن معنا مطرح نیست. این است که ایشان می گوید که

حمل الحمرة في بعض هذه الروايات على أشعّة الشمس ممکنه

ممکنهٌ هم دارد حمل از حمره کسب تأنیس کرده است.

كما يدلّ عليه أيضا قوله في مكاتبة عبد اللّه بن وضاح: «و ترتفع فوق الجبل حمرة»

این اینجوری. در مستند جلد 4 صفحه 142 هم همین مطلب را آورده است. می گوید

المراد بالحمرة فيها يمكن أن تكون الحمرة الباقية من ضوء الشمس على الأعالي

حالا مشرق را دیگر ندارد

س على الأعالي، بل هو الظاهر من قوله: «ترتفع فوق الجبل»

ظاهر این مطلب هم همچین است. خب این هم یک اشکال دیگر. حالا بقیه بحث هایی را که آقایان دارند و همچنین بررسی این بحث ها جلسه آینده.

سؤال:... در مناطقی که صاف است به حمره استناد داده باشند و در مناطقی که کوه دارد به اعالی

پاسخ: نه حمره مشرقیه بالا است. حمره مشرقیه که پایین نیست ارتفاع دارد. حالا این را بعد می رسیم. از کوه بالاتر است. اصلا حالا می رسیم مرحوم حاج آقا رضا همدانی، می گوید که این روایات بحث ارتفاع را که مطرح کرده است مقدمه است بگوید که مراد از حمره، حمره مشرقیه است. چون آن حمره ای که جایش بالا است حمره مشرقیه است. و الا این حمره هایی که مثلا هست، اینها حمره های پایین است. اینها می گوید که مقدمه است بر اینکه مراد از این حمره، حمره مشرقیه گرفته است. این را بحث می کنیم انشاء الله فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد